

من نیز پیش‌بینی شده بود که قبل از رسیدن قشقائی‌ها به داخل دژ، یک هیئت ۳ نفری مرا «محاکمه» و فی‌المجلس اعدام کنند.^۱

بعجاست همین جا ماجرای سرلشکر دادستان و طرز برخورد رژیم کودتا با محمد علی خنجی و مسعود حجازی (که مورد دفاع و برائت کیانوری قرار گرفته‌اند) را نیز از زبان خود ملکی نقل کنیم و ببینیم چگونه کاری به کارش نداشتند و موضوع «طالبی که ملکی در مجله فردوسی می‌نوشت چه بود:

بعدها، پس از انتشار قسمتی از یادداشت‌های من و اظهار مهندس قاسمی (که در فلک‌الافلاک با من هم اطاق بود) به مدیر مجله فردوسی و فاش شدن توطئه برای کشتن من، گویا عده‌ای به سرلشکر دادستان ایراد کرده بودند که چرا ملکی را تنهایی با آن همه توده‌ای به یک محل فرستاده است. سرلشکر دادستان در مجله فردوسی در این باب مقاله‌ای نوشت و ضمن دفاع از خودش نوشت «پس از ۲۸ مرداد تنها دو دسته باقی مانده بودند که فعالیت مؤثر داشتند، یکی حزب توده و دیگری نیروی سوم، و چون ملکی در خفاگاه خودش و پس از بازداشت شدن، در زندان تهران هم راحت نمی‌نشست و به رفقایش دستوراتی می‌داد، ناچار شدیم او را همراه توده‌ای‌ها به فلک‌الافلاک تبعید کنیم» البته سرلشکر دادستان این مسئله را کاملاً مسکوت می‌گذارد که در مقابل تبعید من به فلک‌الافلاک، دست جناح ظاهراً «جمهوری‌خواه» [یعنی دسته خنجی و حجازی] را در نیروی سوم کاملاً باز گذاشتند تا با تبلیغات علیه جناح موهوم «دریاری» و خرابکاری در حزب، مبارزان حزبی را نومید و دلسرد کنند و به مقصود اصلی خود که متلاشی ساختن نیروی سوم بود برسند. در حالی که اعضای هیئت اجرایی حزب و کادر درجه اول و حتی افراد ساده ولی فعال حزبی هر روز گرفتار می‌شدند، این عناصر «ضد دریار و جمهوری‌خواه» تا پس از

تصویب شدن امتیاز کنسرسیوم، حتی یک ساعت هم باز داشت نشدند.^۱
 دفاعی که کیانوری از خنجی و حجازی می‌کند بی‌وجه است و فقط به علت نزدیکی مواضع آنان با حزب توده از روزهای کودتا به بعد تا پس از جریان جبهه ملی دوم می‌باشد. مقابله خصمانه این دو نفر با خلیل ملکی نیز علت قوی‌تری برای حمایت کیانوری از خنجی و حجازی است.

۳۰۰- شأن نزول محاکمه و زندان ملکی

اینک ببینیم چرا اصولاً ملکی را در سنین پیری و داشتن چند نوع بیماری به داغ و درفش روحی و جسمی سپردند، چه زمانی او را به محاکمه و زندان کشیدند و چرا کیانوری درباره دفاعیات سال ۱۳۴۴ ملکی این همه جنجال به راه انداخته و تکرار کرده است.

سال ۱۳۴۲، سال شکوفایی روابط حسن همجواری بین ایران و شوروی می‌باشد. مدیحه‌سرایی متقابل دو رژیم شاهنشاهی و کمونیستی تا حد تعریف‌های مبالغه‌آمیز از یکدیگر، روزنامه‌ها و رادیوهای طرفین را پر کرده است. روابط حسنه همچنان ادامه دارد و هنگامی که بطور مثال روزنامه اطلاعات سال ۱۳۴۴ را می‌کشاییم و مرور می‌کنیم، این عناوین و سرخط‌ها، آن هم تنها در اسفند ماه آن سال، بسیار پر معناست:

روابط ایران و شوروی توسعه می‌یابد؛

لایحه ذوب آهن به اتفاق آرا تصویب شد؛

خلیل ملکی در جلسه دادگاه نظامی؛

تقارن تاریخی ۴۰ سال پیش راه آهن و امروز ذوب آهن؛

محاکمه خلیل ملکی؛

ذوب آهن وضع موجود را دگرگون می‌کند؛

معاون وزارت خارجه شوروی به تهران آمد؛
دادستان ارتش: خلیل ملکی قصد خرابکاری در سازمان‌های اجتماعی را دارد؛
شاه: وضع آنقدر خوب و محکم و آرام است که خود به اندازه کافی متوجه آن
نیستیم؛

دادستان ارتش: ترحم به خلیل ملکی خیانت به اجتماع است؛
کوزنتسوف شرفیاب شد؛
خلیل ملکی به ۳ زندان محکوم شد.

به این ترتیب خلیل ملکی را خفه کردند تا اعتماد و رضایت اتحاد جماهیر
شوروی جلب شود. یکی از مهمترین علل کف زدن‌های حزب توده برای «اصطلاحات
عمیق شاهانه» این بود که شاه اصولی‌ترین مخالف تاریخی شوروی و حزب توده را به
دردسر و بدبختی کشاند و پیرمرد علیلی را برای رونق سیاسی صنعت و تجارت به زندان
انداخت. کسی که به شاه خدمت کرده (ص ۲۵۰) و نسبت به سیاست امریکا اعتقاد
داشته باشد (ص ۲۶۳) هرگز گرفتار این بلیات نمی‌شود و برای چهارمین بار دوران
زندانی را طی نمی‌کند. بلکه اواخر عمر بیمارش در بهترین سناتورיום سوئیس به
استراحت می‌پردازد.

۳۰۱- سیاست منفور امریکا و این تیمساران خائن

این جمله کیانوری بسیار محیلانه و گول زننده است: «خلیل ملکی وقتی در سال
۱۳۴۴ محاکمه شد، نگفت سیاست شما غلط است» اولاً - آیا تمام آن رهبران درجه
اول حزب توده وقتی محاکمه می‌شدند چنین چیزی گفتند، و یا خود کیانوری گفت؟!
ثانیاً - در مورد شاه و امریکا بهتر از آنچه که ملکی گفت هیچ یک از توده‌ای‌ها حتی
خسرو روزبه، و غیر توده‌ای‌ها، البته غیر از دکتر مصدق، امکان نداشت بگویند:
سیاست غلط و منفور امریکا امروز ویتنامی‌های شرافتمند را در برابر

بن بست قرار داده است.^۱

این آقایان تیمساران معظم و این سرلشکرها چه کسانی هستند که از مزایای نیروهای مسلح شاهنشاهی برخوردارند و خود را خدمتگزار شاهنشاه آریامهر معرفی می‌کنند ولی در جمع شما وارد بوده و مشغول خیانت به این مملکت هستند.^۲

البته برنامه کلی اصلاحاتی را که اعلیحضرت فرموده‌اند باید با عمل تطبیق داده شود، در مورد برنامه‌های آبادانی ایران گویا باید تمام احزاب و جمعیت‌ها و افراد ملت ایران را خفه و کور و کور کنند و گویا تمام احزاب به این مناسبات باید کار خود را تعطیل کنند.^۳

باید پرسید در عصری که چه در اروپای شرقی چه در سرحدات چین احزاب کمونیست به استقلال می‌گرایند، چرا روشنفکران تحصیل کرده به سوی کمونیسم آن هم از نوع چینی آن گرایش پیدا می‌کنند؟ زیرا شما هر نوع مفرو و روزنه امید را بسته‌اید، در میان این محیط فساد و انحطاط که هر روز حزب ساختگی درست می‌کنید، از فعالیت احزاب اصیل جلوگیری می‌کنید، از جبهه ملی مثل جن از بسم الله می‌ترسید و تنها راه بیگانه را بازگذارده‌اید.^۴

و جداناً کیانوری (در هر یک از مقاطع) آیا جرئت و شهامت ابراز یک کلمه از چنین حرف‌هایی را داشت و دارد؟ در یک مقایسه گذرا تفاوت‌ها آشکار می‌گردد. کیانوری مطالب تکان‌دهنده‌ای حول شش محور بیان داشته و به خیانت، جنایت جاسوسی برای بیگانه و وادار کردن دیگران به جاسوسی اعتراف کرده است. حتی مانند متهمان در شوروی سابق، خود را مستحق «سنگین‌ترین مجازات‌هایی که جمهوری

۱- اطلاعات، مورخ ۱۷ اسفند ۱۳۴۴

۲- اطلاعات، مورخ ۲۵ اسفند ۱۳۴۴

۳- اطلاعات، ۲۶ اسفند ۱۳۴۴

۴- اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۴۴

اسلامی در نظر بگیرد» دانست.^۱ وقتی موج‌های اولیه بحران از سرگذشت و کمتر خطری او را تهدید می‌کرد، کیانوری مجدداً تحت نامه‌ای در سال ۱۳۶۷ به «دوست گرامی علی خاوری» مفاد کلی اعترافات پیشین خود را تنفیذ کرد و پیشنهاد تسلیم طلبانه‌ای به بقایای حزب توده در خارج از کشور ارائه داد که موضوع باز هم در صفحات جراید داخلی به صورت «اعترافات کیانوری درباره خیانت‌های حزب منحله توده» بر سر زبان‌ها افتاد.^۲

اما ملکی به راستی پاک نهاد بود، شیشه پیله نداشت، با قصد قربت بسوی افراد یا مراکز قدرت نمی‌رفت. آنچه به نظرش صحیح و اصولی می‌آمد، بدون ملاحظه هیچ مقامی می‌نوشت و ممکن بود این نوشته‌ها تصادفاً با عمل و مرام یک جمعیت بخواند یا نخواند. ولی او راه خود را طی می‌کرد، مستقل بود، مستقلانه فکر می‌کرد، اما تکرو نبود، غرض و مرض نداشت و با پیشداوری علیه کسی جبهه باز نمی‌کرد. شجاع بود و شهامت گفتن تمام عقاید خود را داشت. زبان صریح و صادقانه خلیل ملکی، برای او دوستان فهمیده اندکی و دشمنان ناصالح بسیاری باقی گذاشت که در رأس دسته اخیر، استالینیست‌های با ایمان قرار دارند.

۱- اطلاعات، مصاحبه با کیانوری، ۶ شهریور ۱۳۶۱

۲- کیهان، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۷، ص ۱۲

فصل نهم

درباره کودتای ۲۸ مرداد

۳۰۲- تکرار مکرر مدعیات سابق

در فصل جدید راجع به روز کودتا، ادعای تصمیم هیئت اجرائیه مبنی بر مقابله با کودتاچیان، بیرون ریختن کارگران حزبی و تلفن‌های «از همان راه همیشگی» با دکتر مصدق، کیانوری هیچ حرف و سخن نو و بافته تازه‌ای ندارد و همان داستان‌های جعلی را که در سراسر خاطراتش (و قبل از آن در تمام آثار پس از انقلاب) نوشته و بارها گفته، در فصل «کودتای ۲۸ مرداد» نیز تکرار کرده است. برای اثبات این نظر، چکیده اظهارات او را که در چهار پنج صفحه از کتابش منعکس است نقل می‌کنیم (با پوزش از خوانندگان گرامی، مکرر نویسی کیانوری و جواب‌های تکراری نگارنده)

... به علت ضربات ۲۷ مرداد - که طبق حساب، ۶۰۰ نفر از افراد شبکه حزبی دستگیر شده بودند - ارتباطات با بدنه حزبی مختل شده بود... از شروع کودتا، تنها در صبح ۲۸ مرداد - که جلسه مشترک هیئت اجرائیه و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران در خانه کمیته ایالتی تهران تشکیل شده بود و سرهنگ مبشری [تیرباران شده] هم با ما بود - مطلع شدیم... اولین واکنش ما این بود که با کودتا مقابله کنیم. ولی با توجه به

دستور روز گذشته مصدق دائر به سرکوبی تظاهر ضد شاه و عمل وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی، قرار شد که اول با دکتر مصدق تماس گرفته شود... من از همان راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم که به نظر ما این جریان، مقدمه یک شکل تازه کودتائی است و ما حاضر هستیم که برای مقابله با آن که توسط نظامیان و پلیس هم حمایت می شود به خیابانها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم. ولی دستور دیروز شما مانع بزرگی بر سر راه ماست... مصدق ... پاسخ داد «آقا! شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی به بار بیاورد...» در حوالی ظهر به ما خبر رسید که وضع متشنج تر شده... در این موقع ما مجدداً با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر هیئت جمعیت ملی مبارزه با استعمار را که [مرحوم] محمد رضا قدوه هم در آن شرکت داشت به نزد دکتر مصدق فرستادیم.

مصاحبه کننده می پرسد «این هیئت شامل چه کسانی بود؟» کیانوری که اسامی همراهان قدوه را فراموش کرده جواب می دهد:

محمد رضا قدوه و دو سه نفر دیگر. سروان ایرج داورپناه در این باره شهادت داده است... قدوه تقاضا کرده بود که قبل از همه اعلامیه کوتاهی داده شود و مردم به مقابله با کودتا فراخوانده شوند و... مقداری اسلحه در اختیار جمعیت بگذارد و اجازه داده شود که آنها مسلحانه علیه کودتا وارد عمل شوند.

مصدق به آنها جواب داده بود که امکان ندارد. در تلفن دوم دکتر مصدق به من گفت «فرماندهان نیروی انتظامی همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست...» وقتی من با اصرار [در جای دیگر با عصبانیت] گفتم: آقای دکتر، از واحدهای ارتش خبرهای نگران کننده می رسد، مصدق گفت «آقا اینها پانیک است» ... حدود ساعت ۲ بعد از ظهر به ما خبر رسید که واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان ... وارد عمل شده اند. ما که هر لحظه منتظر بودیم که افسران وابسته به جبهه

ملی وارد عمل شوند باز با مصدق تماس گرفتیم. این بار او به من گفت «آقا! همه به من خیانت کرده‌اند... شما به وظیفه ملی خود هر طور که صلاح می‌دانید عمل کنید» و در پاسخ اصرار من که لااقل پیامی به مردم بدهید و کمک بخواهید تلفن قطع شد و من دیگر نتوانستم با او تماس بگیرم.

مصاحبه کننده می‌گوید «در موقع این تلفن چه کسانی حضور داشتند؟» کیانوری باز هم اسم کسی را می‌آورد که می‌داند حدود ۴۰ سال است اعدام شده و می‌گوید «سرهنگ مبشری. این تماس برای ما بسیار تأسف بار بود و من و مبشری که این سخنان مصدق را شنیدیم اشک ریختیم... خوب! در این موقع دیگر ما امکان مقابله را نداشتیم. روابط شبکه حزبی به خاطر ضربات دیروز پلیس و فرمانداری نظامی مصدق، گسیخته بود و حالت عادی نداشت. کارخانه‌ها از مدت‌ها قبل به دستور مصدق زیر حکومت نظامی بود و تمام کارخانه‌هایی که ما نفوذ داشتیم... توسط نظامیان اشغال شده بود»^۱ برای قیام ۳۰ تیر هم کیانوری همین بهانه‌ها را سرهم کرد.

۳۰۳- محمل عقده‌های شکست پیدا شد

در یک کلام، حساب تمام این خیانت‌ها را باید دکتر مصدق پس بدهد: حزب توده را مصدق زد و درب و داغان کرد؛ فرمانداری نظامی مصدق ارتباطات حزبی را گسست؛ کارخانه‌هایی که حزب توده در آن نفوذ داشت به دستور مصدق اشغالی شدند و زیر حکومت نظامی قرار گرفتند. مصدق چه گناهان بزرگ دیگری بر ضد حزب توده مرتکب نشد؟! از یک طرف استعمار می‌گفت مصدق کمونیست شده، از طرف دیگر حزب توده و کیانوری برای اثبات این ادعای استعمار از ارتباط نزدیک و همکاری با مصدق مدارک جعلی ساخته و پرداختند و از این طرف وقتی پای شکست نهضت پیش می‌آید و از علل موفقیت کودتا بحث می‌شود، کیانوری همه تقصیرات را به گردن مصدق می‌اندازد. کیانوری می‌گوید این خود مصدق بود که به حزب توده امان نداد تا

قد علم کند، و الا حزب در پشتیبانی از مصدق و شکست دادن کودتا محشر کبرا به راه می انداخت. او نتیجه می گیرد که به علت دستگیری ۶۰۰ نفر از کادرهای رابط و دیگر قضایا، امکان مقابله با کودتا را از دست دادند. ولی فراموش میکند که با وجود همه اتفاقات دیروز، صبح امروز به مصدق گفته بود «ما حاضریم برای مقابله با کودتا به خیابان‌ها بریزیم!» پیامد تحلیل شکست نهضت و موفقیت کودتا از نظر کیانوری این است که سبب ساز تمام این خانه خرابی‌ها شخص دکتر مصدق بوده است که امکانات حزب توده را از کار انداخت! کیانوری در خلاف حق گفتن ذره‌ای تأمل و رحم ندارد. اگر درست باشد که در اثر گسستگی ارتباطات شبکه حزبی، امکان مقابله با کودتا را از دست داده بودند (و در صورت صحت تلفظ او به مصدق) به چه مناسبت در آخرین لحظات عمر حکومت پیرمردی که همه آرمان‌های خود را بر باد رفته می بیند، سعی میکند با دروغ و دغلی او را اغفال کند و به او امید واهی بدهد که می ریزیم و می زنیم و می گیریم و می بندیم؟

۳۰۴- میسیون اعزامی حزب به دژ ۱۰۹

او می گوید محمد رضا قدوه ابتدا به دکتر مصدق پیشنهاد کرده بود که قبل از هر کاری «اعلامیه کوتاهی» داده شود و مردم برای مقابله با کودتا فراخوانده شوند. اولاً فکر صدور این «اعلامیه کوتاه» فکر بکری نبود که میسیون فوق العاده حزب توده پیشنهاد کرده باشد. این موضوع از ذهن بعضی یاران دکتر مصدق که آن روز در منزلش بودند هم گذاشته بود و مورد بحث نیز قرار گرفته بود و قبلاً گفته ایم به چه علت مصدق این راه حل را نپذیرفت. یحتمل کیانوری از مطالعه بعدی در جزئیات گفتگوهای آن روز در منزل مصدق، این «اعلامیه کوتاه» را برداشته باشد! ثانیاً اگر چنین اعلامیه‌ای صادر می شد و «مصدق» مردم را دعوت می کرد، دیگر نیازی به دردسازی حزب توده نبود که بیاید و کاری نکند یا اوضاع را خراب تر کند و بعد طلبکار هم بشود. اگر چنین اعلامیه‌ای منتشر می شد، ما و سایر احزاب ملی و تمام مردم علاقه مند به نهضت، با تمام قوای ممکن و با جان و دل می آمدم. ولی در نهایت دور اندیشی، مصدق

خوشبختانه از صدور آن جلوگیری کرد. سرهنگ جلیل بزرگمهر به یاد می آورد که دکتر مصدق بعدها در زندان به او گفته بود «بهترین حالت، همین بود که پیش آمد»^۱

وقتی مصاحبه کننده شاهدهی بر مأموریت این هیئت می طلبد و اسامی همراهان قدوه را می پرسد، کیانوری با اینکه نام های نسبتاً معروفی از مردگان را قطار می کند ولی در ذکر اسامی اعضای این هیئت که باز سر بزنگاه دچار فراموشی شده می گوید «دو سه نفر دیگر!» و به این ترتیب، بدون جواب سر راست به ادامه حرف های خود می پردازد. او برای درستی این نظر که قدوه نزد دکتر مصدق رفت و آن پیشنهادات را داد، داور پناه را گواه می گیرد: «سروان ایرج داور پناه در این باره شهادت داده است» با کمال تأسف

داور پناه حدود یکسال و نیم قبل (گویا اواخر سال ۱۳۷۲) درگذشت و دیگر نمی تواند گفته های خود را تأیید یا تکذیب کند. همچنین گفتیم که متأسفانه به اظهارات بعد از انقلاب او هیچ اعتباری نیست. داور پناه افسر فرارگاه مصدق بود و محل خدمت موقت سازمانی او گارد حفاظت نخست وزیری بود که فعلاً جایش در قسمت بیرونی خانه مصدق قرار داشت. افسران فرارگاه هم نمی بایست الزاماً همیشه در اینجا باشند بلکه به نوبت کشیک داشتند و مرکز فرارگاه هم کلاتری یک بود که تا منزل مصدق حدود ۲۰۰ متر فاصله داشت. داور پناه نمی توانست و حق نداشت در هر نوبت که مراجعه کنندگان برای گفتگوهای محرمانه (یا غیر محرمانه) نزد نخست وزیر می آمدند، نه تنها آنها را اسکورت کند، بلکه داخل خانه به ویژه اطاق مخصوص مصدق شود و توقف هم داشته باشد. بنابراین شهادت او ناشی از رویاهایی بود که در جوی تب آلود نسبت به مصدق، بعد از انقلاب وسیله حزب توده تقویت شده اند. او وظیفه ای برای شرکت در جلسات مذاکره نداشت و اگر هم سر خود چنین کاری می کرد مسلماً سرهنگ ممتاز فوراً متذکر می شد. به این ترتیب او مطلقاً نمی توانست الزاماً از مذاکرات فرضی قدوه یا هرکس دیگری با مصدق اطلاع حاصل کند. خود ممتاز هم تا مصدق او را احضار نمی کرد یا حامل پیام مهمی نبود نمی توانست در اطاق خصوصی مصدق

۱- مصاحبه با جلیل بزرگمهر، ۸ آبان ۱۳۷۳، این مطلب برای اولین فاش می گردد.

حضور یابد و آن نیز برای گرفتن دستور و اجازه مرخصی بود نه توقف به میل خود. سخن آخر در این مورد اینکه: طبق گواهی یاران صمیمی دکتر مصدق در دادگاه (با برداشت همایون کاتوزیان) و تأیید جلیل بزرگمهر و سرتیپ ممتاز و سایر شهود و قرائن، در ۲۸ مرداد هیچ تلفنی از سوی سران حزب توده به مصدق نشد، هیچ هیئت یا فردی از طرف آن حزب به منزل مصدق نرفت. بلکه گویا خدابنده (و نه قدوه) آن هم در ۲۶ مرداد با مصدق تماس گرفت و فقط تقاضای پخش مقداری اسلحه کرد؛ همین و بس.

۳۰۵- آیا برای تابعین انترناسیونال کمونیست «وظائف ملی» معنایی دارد؟

اولین واکنش حزب، مقابله با کودتاست. پس، از آمادگی و جسارت نیروهای حزبی آگاهی دارد و می‌گوید «ما حاضر هستیم برای مقابله با کودتاچیان به خیابان‌ها بریزم» ولی فقط یک مانع برای انجام آن بر سر راه وجود دارد تا نیروهای حزب توده با کودتاگران گلاویز شوند و آن، دستور دیروز مصدق است. اگر مصدق این دستور را لغو کند، همه چیز رو به راه می‌شود. متأسفانه دکتر مصدق با پیشنهاد او مخالفت می‌کند و ساعتی بعد که به قول او مصدق گفته بود آقای دکتر کیانوری «شما به وظایف ملی خود عمل کنید» سیم تلفن، بی‌موقع قطع و همه رشته‌ها پنبه می‌گردد! اما یک تا دو حتی سه ساعت بعد (از تلفن اول تا سوم) که مورد ادعای کیانوری است در وضع حزب توده هیچ گونه تغییری حاصل نشده، هیچ یک از واحدهای حزبی گرفتار نگشته و هیچ یک از افسران سازمان نظامی لو نرفته بود تا مدعی شود «خوب! در این موقع امکان مقابله را نداشتیم» ارتباطات حزبی نیز به اندازه چند ساعت پیش، یعنی قبل از ساعت دو بعد از ظهر، برقرار بود.

این طنز تلخی است که دکتر مصدق گفته باشد «شما به وظایف ملی خود عمل کنید» یا حزب توده را نشناخته باشد و برای حزبی که مطیع چشم و گوش بسته‌ای در انترناسیونال کمونیست‌ها (بین الملل کمونیستی، یعنی شوروی) بود وظیفه‌ای «ملی» قائل بشود. کیانوری که می‌گوید مانع درگیری آنها با کودتاچیان فقط دستور مصدق بوده است، هیچ به روی خود نمی‌آورد که روز گذشته (۲۷ مرداد) عملاً بر اثر لغو خودسرانه

دستور مصدق به خیابان ریختند و بطوری که او ادعا می‌کند ۶۰۰ نفر بازداشتی نیز تحویل زندان‌ها دادند. بنابراین تقاضای لغو آن دستور برای یک روز بعد (۲۸ مرداد) بهانه مسخره‌ای بیش نمی‌باشد. آمریت آن دستور وسیله حزب توده واقعاً بی‌اثر شده بود. دیگر تقاضای لغو آن به چه معنایی می‌تواند باشد! آنها تا شب پیش، تمام محله‌ها و گذرگاه‌های اصلی تهران را قرق کرده بودند.

می‌گویند برای مقابله با اراذل خیابانی که از طرف پلیس و نظامیان هم حمایت می‌شوند، حاضرند وارد عمل شوند. یعنی قدرت حزب را آنقدر دست بالا می‌گیرد که با اینکه می‌داند و خودش می‌گوید او باش تنها نیستند و توسط قدرت سربکوگر ارتجاع و استعمار پشتیبانی می‌شوند و نیروی فرص و محکمی را تشکیل می‌دهند، حزب توده توان رویارویی با چنین نیروهای عظیمی را داراست و کیانوری بااطمینان هم از قوه حزب سخن می‌گوید.

عملکرد «سران حزب توده که در هموار ساختن راه پیروزی کودتاچیان سهم بسزایی داشتند»^۱ با پس کشیدن نهائی آنها که کینت لاو خبرنگار روزنامه امریکائی نیویورک تایمز گمان می‌کند «به توصیه سفارت شوروی در تهران خود را که معرکه کنار نگاه داشتند»^۲ هماهنگی با بلوف‌های آنان بسی مغایرات دارد. چرا که «کرم‌لین در اولین سال فوت استالین حاضر نبود خود را درگیر نتایج ناشی از احتمال کنترل رژیم تهران وسیله کمونیست‌ها کند»^۳ البته این احتمال که حزب توده در چنین موقعیتی بوده باشد مردود شناخته است. ولی:

در آن روزها توده‌ای‌ها می‌توانستند اوضاع را علیه طرفداران شاه تغییر دهند، ولی به دلائلی از درگیری با آنها خودداری کردند. این نظریه که توده‌ای‌ها در زدوخورد شب قبل و کتک خوردن و مضروب شدن بوسیله سربازان شاه و مخالفت دکتر مصدق مرعوب شده بودند و روز بعد، ۲۸

۱- سرهنگ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...، چاپ ششم، ص ۲۱۲

۲- کنت لاو، نقل از منبع پیشین، ص ۲۶۴

۳- همان، همانجا

مرداد خود را کنار کشیدند قابل قبول نیست!^۱

تازه تمام آن خیالبافی‌های حزب توده بعد از ۲۸ مرداد و بر اثر مطالعات بعدی به دست آمده و کل آنها پرونده سازی‌ای است که اینک به دست کیانوری در آخرین اثر او ارائه می‌گردد.

۳۰۶- حوزه عمل افسران وابسته به جبهه ملی

می‌گویند آنها یعنی رهبران حزب توده «هر لحظه منتظر بودند که افسران وابسته به جبهه ملی وارد عمل شوند» دیگر نمی‌گویند که آنها با چه تشکیلاتی و چه گروه منظمی و چه برنامه‌ای باید وارد عملیات می‌شدند؟ آنها به غیر از نیروی هوایی که تا حدودی متشکل بودند و فقط در عملیات پروازی - بطور مثبت یا منفی - می‌توانستند مبارزاتی را در همان محدوده سازمان بدهند، در اکثر واحدهای ارتشی سازمان پایدار و قرصی نداشتند و هرگز مانند حزب توده و ارگان‌های وابسته به آن انسجام تشکیلاتی نیافته بودند. عمر پیدایش و همبستگی آنها از قدرت چندانی برخوردار نبود و فقط حدود یک سال و دو ماه از فعالیت آنها در یک گروه منسجم و همبسته می‌گذشت؛ یعنی تشکل سیاسی آنها تنها مربوط به پیش از حوادث تیر سال ۱۳۳۱ می‌شد. انضباط آنها مانند سازمان افسری حزب توده، آهنین، خبرگیر، خبر دهنده و کارساز نبود، اطاعتشان کورکورانه و کیفیت کارشان برحسب «سانترالیسم دموکراتیک» نبود که در سازمان افسری بخصوص، سهم «سانترالیسم» آن صددرصد (یعنی اطاعت محض) و سهم «دموکراتیسم» آن صفر درصد باشد. کارشان در حوزه وظایف و اعتقادات مقدسی دور می‌زد. از جهت کمیت، تشکیلات افسران ملی با وسعت حوزه افسران توده‌ای قابل مقایسه نبود. سرهنگ غلامرضانجاتی که خود افسر خلبان و در گروه افسران ملی عضو فعالی بود، توانسته تنها نام ۳۶ افسر عضو، و غیر عضو با تمایلات ملی را گردآوری کند.^۲ البته خود نجاتی در مصاحبه‌ای به نگارنده گفت «اعضای گروه ملی به تعداد ۳۰ تا

۱- همانجا

۲- جنبش ملی شدن صنعت نفت... چاپ ششم، صص ۴۵۷ و ۴۵۸، حواشی

۴۰ نفر، فقط در نیروی هوایی بودند. در نیروی دریایی عضوی نداشتیم اما در نیروی زمینی افسرانی بطور پراکنده در گروه ملی وجود داشتند که از آمار دقیق آنها هیچ اطلاعی در دست نیست. چون اصلاً قرار نبود ما همدیگر را بشناسیم^۱ فقط یک صفت آنها به تمام برتری‌های کمی افسران توده‌ای می‌چربید و آن نیروی ایمان قوی نسبت به آرمان‌های ملی و پایبندی شدید به اصول اخلاقی بود. ولی آنچه مسلم است اینکه تعداد افسران گروه ملی به مراتب از افسران توده‌ای کمتر بود.

درست توجه کنیم که حزب توده در دفاعیه‌ای که در سال ۱۳۵۶ تهیه کرد، نوشت در روز ۲۸ مرداد و بحبوحه عملیات اوباش و فواحش «تمام این جریان‌ها در برابر چشمان حیرت زده طرفداران مصدق که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند و پیروان حزب توده که سازمان مجهزی داشتند انجام می‌پذیرفت»^۲ با وجود این اعتراف صریح (که ضمناً صف مصدقی‌ها را از صف توده‌ای‌ها کاملاً مشخص کرده است) چه انتظاری از افسران «وابسته به جبهه ملی» می‌رفت؟ ادعاهای امروز کیانوری به نظر می‌آید که بر اثر مطالعات بعدی و کتاب‌های منتشره حول و حوش انقلاب حاصل شده و باغور در این آثار به ارگان‌های فعال و موجود در زمان نهضت ملی پی برده است. و الا آن روزها اصلاً به خاطرش نمی‌رسید که بحثی هم باید از افسران ملی بنماید، همانطور که در قیام ۳۰ تیر نقش کارآمد افسران ملی را نادیده گرفت.

گفتیم که نقش افسران ملی در پیروزی قیام ۳۰ تیر سرنوشت‌ساز بود و تصمیم آنان، حرف آخر را زد. مصور رحمانی هم در این باره به تفصیل شرح داده است.^۳ اما نگفتیم تمرد افسران و انتقال آن به گوش شاه چگونه صورت گرفت. فرصتی پیش آمد تا راجع به جزئیات نقش افسران ملی و جریان وحشت شاه را که شاید به صورت قوی‌ترین مبارزه منفی بود، از سرهنگ نجاتی پرسیم. در همان جلسه ۱۱ آبان نجاتی جواب داد: فرماندهان یگان‌های رزمی در نیروی زمینی اکثراً جزء افسران ملی بودند و

۱- مصاحبه با سرهنگ نجاتی، ۱۱ آبان ۱۳۷۳

۲- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یک شعار، یک نتیجه، یک پیام، ۱۳۵۶، ص ۷

۳- کهنه سرباز، صص ۲۱۸ تا ۲۲۳

در روزهای قیام تصمیم نداشتند به روی مردم آتش بگشایند. اما از پرواز شکاری‌ها واهمه داشتند. افسران ملی در نیروی هوایی آنها را از تصمیم خود مبنی بر حمایت قاطعانه از مردم و عدم همکاری با فرمان شاه در این مورد، مطمئن کردند. به این جهت جز دو سه واحد که از این تصمیم انقلابی به موقع نتوانستند آگاهی یابند، بقیه یگان‌های نیروی زمینی از تیراندازی به روی مردم خودداری کردند. اما چطور شد که شاه به مقصد ونیت آنان بی‌برد؛ سرهنگ خاتم که خلبان مخصوص شاه بود و به منزله چشم و گوش شاه در نیروی هوایی عمل می‌کرد، مسئله پرواز شکاری‌ها برای بمباران تظاهرکنندگان ۳۰ تیر را به صورت «استمزاج» از خلبانان مطرح کرد و گفت اگر قرار باشد وظیفه‌ای در این شلوغی‌ها به ما واگذار بشود، ما چه باید بکنیم؟ (جمله‌ای در این حدود) عکس‌العمل بی‌پرده خلبانان، وظیفه خاتم و چند لحظه بعد تکلیف شاه را روشن کرد و سپس عقب‌نشینی اختیار نمود. آنها در پاسخ «استمزاج» خاتم گفته بودند «نه! برای زدن مردم بلند نمی‌شویم» البته بعدها شاه با تبعید و زندان و گرفتن شغلشان از آنان انتقام گرفت...

این خلبانان تصمیمات عجیبی برای رو در رویی با شاه داشتند. از جمله در مراسم رژه سوم اسفند ۱۳۳۱ در میدان جلالیه که پرواز نمایشی شکاری‌ها جزء برنامه اصلی بود در نظر داشتند با پرواز در ارتفاع بسیار کم، مراسم آن سال را به هم بریزند. ولی به علت ابری شدن هوا، هیچ هواپیمایی به پرواز در نیامد.

۳۰۷- فهرست تناقضات دیروز و امروز

امروز می‌گویند در تماس اول، مصدق نسبت به وفاداری نیروهای انتظامی و ارتش مطمئن بود و فقط در تماس‌های آخر که «سیم قطع شد» گفته بود حزب توده به وظیفه «ملنی» خود عملی کند. در سال ۱۳۵۶ رهبری حزب توده گفته است «حزب توده به

وسیله خداینده [نه کیانوری و یا قدوه] چندبار با مصدق تماس گرفت و کسب تکلیف کرد، مصدق در تماس‌های اول اعلام کرد از دست من کاری ساخته نیست هر کاری می‌توانید بکنید.^۱ آن روز می‌گفت مصدق گفته «هرکاری می‌توانید بکنید» امروز مدعی است مصدق گفته بود «به وظیفه ملی خود عمل کنید»

از یک طرف برای سنگین کردن جرائم دکتر بقائی می‌گوید حزب توده در کارخانه‌ها نفوذ چندانی نداشت، سرکارگرها و کارگران رده بالا زیر نفوذ بقائی بودند، همه کارگران در حزب توده نبودند بلکه خرابکاری کارگران بقائی در تضعیف حکومت مصدق تاثیر داشت، از طرف دیگر می‌گوید مصدق کارخانه‌هایی که زیر نفوذ حزب بودند تعطیل کرد و نگذاشت حزب به وظایف «ملی» و میهنی خود عمل کند. ولی او به این سؤال جواب نمی‌دهد که اگر حزب توده در کارخانه‌ها «نفوذ چندانی نداشت» چرا تعطیل آنها گله و شکایت سرداده، نگران می‌شود. زیرا در هر دو حال این کارخانه‌ها برای حزب بی‌فایده بودند.

واقعیت این است در روزهای پایانی تیر ۱۳۳۱ و مرداد ۱۳۳۲ هیچ کارخانه‌ای تعطیل نشده بود بلکه حزب توده به خاطر عدم شرکت کارگرانی که در قیام‌ها به وجودشان احتیاج بود، این قبیل کارخانه‌ها را علیه دولت مصدق از کار می‌انداخت و بجای ترغیب حضور آنها در صحنه‌های ملی، با اعمال قدرت شورای متحده آنها را اجباراً در محیط‌های کارگری خود نگه می‌داشت و از غفلت آنها بهره‌برداری می‌کرد. حکومت نظامی برقرار بود اما هیچ مؤسسه‌ای به خاطر اینکه ملی یا توده‌ای باشد، بطور مشخص و خاص، زیر فشار حکومت نظامی قرار نگرفته بود و عمل ماموران انتظامی برای کلیه کارخانجات دقیقاً یکسان بود. بطریق اولی هیچ کارخانه‌ای هم اشغال نشده بود.

در بخش کودتای ۲۸ مرداد کیانوری سعی دارد با سوء استفاده از مدافعات دکتر مصدق در دادگاه نظامی به نفع حزب بهره‌برداری کند. خبرهایی که از قول مصدق در این مورد به سود ضعف و قدرت پایین نظامی حزب نقل می‌کند، واقعیات را تغییر

نمی‌دهد. مصدق در دادگاه قدرت حزب توده را خیلی کمتر از قدرت واقعی آن برآورد کرده بود. زیرا به واقع مصدق از امکانات گسترده حزب، دستگاه اطلاعاتی، وسائل کسب خبر و بخصوص توان و نفوذ سازمان نظامی آن بطور دقیق و همه‌جانبه اطلاع نداشت. از این گذشته، دکتر مصدق به اتهام همکاری با کمونیست‌های طرفدار بلوک شرق هم محاکمه می‌شد. بنابراین اگر هم از نیروی واقعی حزب توده اطلاعی می‌داشت، صلاح در این بود که خود را آشنا به میزان آن نشان ندهد.

کیانوری برای توضیح بیشتر در مورد کارخانه‌هایی که به قول او تعطیل شده بودند می‌گوید «تمام کارخانه‌هایی که ما نفوذ داشتیم، مانند چیت‌سازی و سیلوی تهران توسط نظامیان اشغال شده بودند» چیت‌سازی، دخانیات، سیلوی تهران، انبار نفت، راه آهن، چاپخانه‌ها و غیره از مراکز عمده قدرت‌نمایی کارگری حزب توده، و از پایگاه‌های اصلی ضد مصدقی بودند و بیش از ۹۰ درصد کارگران آن به شورای متحده حزب توده وابستگی داشتند. کیانوری به مراکزی که زیر نفوذ حزب بودند اشارات انحرافی می‌کند، ولی خوشبختانه اشاره او بقدر کافی روشن‌کننده است. تمام وقت وانرژی نیروهای انتظامی به جای ردیابی جای پای دشمن خارجی در داخل، صرف آرامش در این نقاط می‌گردید. پلیس البته نسبت به این کانون‌های فساد و خرابکاری حساسیت داشت و توجه زیادی مبذول می‌کرد. بدیهی است در این‌گونه موارد، اثر دشمن خارجی و خرابکاری در مراکز تولید داخلی به یک اندازه برای منافع ملی ضرر و زیان به بار می‌آورد. باوجود این، هرگز کارخانه‌ای به دستور مصدق تعطیل و اشغال نشد. تا روزهای قبل از انقلاب می‌گفتند «روز ۲۹ مرداد... حداقل ۵۰ درصد کادرها در سرفرارها حاضر بودند»^۱ امروز کیانوری می‌گوید در ساعت ۲ بعداز ۲۸ مرداد به علت دستگیری عده زیادی از کادرها و حکومت نظامی مصدق در کارخانجات، همه چیز به هم ریخته شد.

یک جا کیانوری می‌گوید در بعدازظهر ۲۸ مرداد دکتر عالمی وزیرکار مصدق از

رادیو سخنرانی داشت و درباره موضوع «پیش پا افتاده‌ای صحبت می‌کرد»^۱ و جایی دیگر می‌گوید در همان ساعت از ۲۸ مرداد نطق وزیر کشاورزی از رادیو که «درباره مظنه غله» بود پخش می‌شد...^۲ ما مایلیم حرف‌های رهبران حزب توده را باور کنیم. ولی افسوس که اسناد خود حزب ضد و نقیض‌اند. ایکاش کیانوری قبل از تدوین خاطراتش این اسناد و لااقل جزوه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یک شعار را مرور می‌کرد.

بالاخره، در این مبحث باید به یک موضوع دیگر اشاره کنیم: کیانوری نوشته است بعد از آخرین تماس با مصدق و درخواست بی‌نتیجه او برای «پیام به مردم» و قطع ارتباط تلفنی، او به اتفاق یک شاهد مرده یعنی سرهنگ مبشری «اشک» هم ریخته است! با توجه به اخلاق کیانوری که تا حدود زیادی برای خوانندگان روشن شده، باور اشک ریختن او در آن لحظه خیلی مشکل است. اشکی در کار نبود، اگر به فرض محال اشک ریخته، اشک غم و ماتم از شکست نبوده، ولی شاید اشک شوق ناشی از سقوط دکتر مصدق و دولت ملی بوده است!

۳۰۸- استشهادی دیگر با امضای مردگان

بعد از آخرین تماس (مورد ادعا) با دکتر مصدق که کیانوری می‌گوید جز ناامیدی حاصلی نداشت، تصمیمات رهبری حزب را این‌گونه توجیه می‌کند:

بدین ترتیب، فرستادن افراد محدودی که به آنها دسترسی داشتیم به خیابان‌ها، به جزء فرستادن آنها به قتلگاه نبود. لذا تصمیم گرفتیم که افراد حزبی را از زیر ضربه خارج کنیم. پس از اینکه این دستور داده شد، حدود ساعت سه بعد از ظهر، سرهنگ سیامک آمد و مرا دید و گفت خبری شنیده دال بر اینکه یک واحد نظامی مهم هوادار مصدق علیه کودتاچیان وارد عمل شده‌اند. ما بلافاصله خواستیم شبکه حزبی را - در حدود امکاناتمان - تجهیز کنیم. حدود نیم ساعت بعد، سیامک تلفن زد و گفت

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۶۳

۲- همان، ص ۲۷۶

خبر نادرست بوده است^۱

ملاحظه می‌شود که تنها سرهنگ مبشری شاهد در گذشته کیانوری در سربزنگاه‌ها نبوده است، بلکه برای محکم کردن پایه توضیحاتی که احتیاج به شهود عینی دارند، پای یکی دیگر از تیرباران شده‌ها یعنی سرهنگ سیامک را هم وارد استشهاد خود می‌کند. او می‌تواند تمام مردگان را به کمک درستی روایات خود احضار کند. ولی عجیب است که خود او نوشته‌های منطقی و معقول دکتر کشاورز را به این بهانه که «تمام شاهد‌های او مرده‌اند» رد می‌کند. او در این فعل و انفعالات و خبرهای بسیار حساس، هیچ نشانی دیگری از این حوادث نمی‌دهد و فی‌المثل نمی‌گوید سیامک چه ساعتی از پیش او رفت، از چه محلی مجدداً تماس تلفنی گرفت، خبر ورود واحد نظامی هوادار مصدق را سیامک از که و به چه طریقی شنیده بود. پرسش آخری به کمک مصاحبه‌کننده گویا حل می‌شود. قبل از اینکه به این موضوع پردازیم، سؤال‌های دیگری نیز به ذهن می‌رسند: اگر آنها می‌خواستند با خبر سرهنگ سیامک نیروهای خود را بلافاصله - در حدود امکان - تجهیز کنند، آیا دیگر احتیاج به لغو دستور دیروز دکتر مصدق نداشتند؟ طبق ادعای کیانوری آخرین مکالمه او با مصدق در ساعت دو بعد از ظهر ابر مانده بود. اینک در ساعت سه که کودتا تحقق یافته بود، حزب توده چگونه بی‌اجازه مصدق در نظر داشت تکان، ولو کوچکترین تکانی بخورد؟ می‌بینیم که کیانوری ناخواسته به دروغ بودن پیغام و تلفن و خبر سیامک و غیره در این حوادث اعتراف کرده است.

در موقعیتی که ادعای اخیر کیانوری را در جلسه دوستانه‌ای مطرح کردم، چند صاحب‌نظر معتبر در تاریخ نهضت ملی نفت، که دو نفر از آنان از رفقای پیشین کیانوری بودند و تا سال ۶۰-۱۳۵۹ در گروه‌های مختلف سیاسی فعالیت داشتند، گفتند «این آدم در آلمان درس دروغ‌گویی را از گوبلز آموخته است!»... بگذریم.

سپس مصاحبه‌کننده به کمک کیانوری می‌آید و متفقاً به این احتمال می‌رسند که

خبر ورود واحد نظامی هوادار مصدق را، که نادرست از آب درآمد، سرهنگ طاهر قنبر در اختیار سیامک گذارده و سیامک هم نزد کیانوری می‌رود و خبر را به او می‌دهد.^۱ ما این برداشت آنها را با سرهنگ غلامرضا نجاتی در میان گذاشتیم. پاسخ نجاتی چنین بود:

سرهنگ طاهر قنبر که قبلاً جزء مرکزیت سازمان افسران توده‌ای بود، اصولاً بر سر اختلاف حزب توده با ملیون و دکتر مصدق [که این حزب پس از سال ۱۳۲۳ و تشدید اختلافات نفتی بین ایران شوروی به شدت مصدق را می‌کوبید] از حزب توده کنار کشید. سرهنگ قنبر پس از جدا شدن از حزب توده، همیشه موکداً به ما سفارش می‌کرد و هشدار می‌داد که مبادا توده‌ای‌ها بین شما رخنه کنند. قنبر در سال ۱۳۲۷ از سازمان افسران توده‌ای بیرون آمد و در سال ۱۳۲۹ در زمرهٔ مریدان دکتر مصدق درآمد و از آن به بعد ابتدا با هیچ یک از افسران توده‌ای تماس نداشت. بنابراین تماس یا دیدار سرهنگ قنبر، حتی برای یک بار در آن سال‌ها با سرهنگ سیامک مطلقاً دروغ است.^۲

۳۰۹- مأموریت اصلی هیئت حل اختلافات

کیانوری بالاخره در پایان این فصل، پس از شرح معمولی از ماجراهای حزب توده و ۲۸ مرداد می‌گوید «عین جریان وقایع روز ۲۸ مرداد این بود و چنین شد که کودتا پیروز شد و ما هم عملاً نتوانستیم کاری انجام بدهیم» و بدین وسیله او ذکر مصیبت عابدماآبانه‌ای را سر می‌دهد. از اول هم قرار نبود کاری انجام بدهند. نظر نگارنده راجع به نقش کیانوری در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هنوز همان است که در بیراهه (پاسخ به کژراهه احسان طبری) ارائه گردید. در این کتاب پس از شرح مستدلی از نیات توطئه‌گرانه کیانوری نتیجه گرفتیم که:

۱- همانجا، ص ۲۷۹

۲- مصاحبه با سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۲ آبان ۱۳۷۲

هیئت حل اختلافات مالی و مرزی شوروی تحت بهانه مفاصای بدهی‌های خود به تهران اعزام شد تا از طرف دولت ایران پذیرفته شود. زیرا شوروی‌ها از اوضاع اقتصاد بدون نفت حکومت ملی ایران کاملاً اطلاع داشتند. و الاً در آن روزهای سرنوشت ساز و شش روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد، کجا جای حل مرافعات مرزی بود. پیش از عزیمت این هیئت از مسکو، برنامه آن را رفع اختلاف، روی دو موضوع مالی و مرزی اعلام کرده بودند. اما وقتی پشت میز مذاکره نشستند، طرف شوروی از قبول صحبت در مورد مسئله بسیار مهمتر مالی طفره رفت و شانه خالی کرد و فقط راجع به مسائل مرزی حاضر شد گفتگو کند. لذا گمان می‌رود حل اختلافات مرزی نیز پوششی بود تا نمایندگان شوروی دستورات جدید، مبنی بر همکاری با کودتاچیان را (یا حداقل عدم دخالت به نفع مصدق که مآلاً کودتا را موفق می‌کرد) از طریق سفارت شوروی به حزب توده ابلاغ کنند. احتمال اینکه هیئت مذکور تماس مستقیم با وابستگان مورد اعتماد خود، یعنی کیانوری و محارم نزدیک او نیز برقرار کرده باشد، بسیار زیاد است.^۱

یادآوری کنیم آنچه به این نظریه استحکام می‌بخشد «فرضیه» احسان طبری می‌باشد که آن نیز بر همین اساس نهاده شده است. طبری می‌گوید «عمل بازدارنده کیانوری و هیئت اجرائیه» در کمک حزب توده به نیروهای وفادار مصدق در ۲۸ مرداد، ناشی از اطلاع و نوعی موافقت دولت شوروی با کودتا بوده است.^۲

مصطفی شجاعیان چریک جوان و سازش‌ناپذیر و ناوابسته چپ که از شوروی و حزب توده زخم‌های عمیقی بر دل داشت، با شور عجیبی می‌گوید «... به هر رو، حزب توده در برابر کودتای ضد خلقی ۲۸ مرداد اگر بگوییم هیچ‌کاری نکرد، تازه قضیلتی برای حزب توده قائل شده‌ایم. زیرا، راستی این است که حزب توده خیلی کارها کرد:

۱- بیراهه، ص ۱۳۲، با تغییر مختصری در عبارات

۲- کژراهه، ص ۱۷۱

نیروهای هنگفتی از خلق را که ره گم کرده در انبارهای آن انباشته شده بودند، کت بسته تحویل ضدانقلاب داد! لعنت توده بر حزب توده باد! که هست! ^۱ و درجایی دیگر می نویسد: «چه بگویم [از ضعف حزب توده] از کدام ضعف ثوریکش سخن بگویم؟ آخر ضعف هم خود دارای محدوده‌ای است. آخر ضعف هم حرمتی دارد» ^۲

www.KetabFarsi.com

۱- چند نگاه ستاورد، نشر انقلاب، ۱۳۵۳، ص ۲۵

۲- منبع پیشین، ص ۹۳

فصل دهم

اشتباهات جبهه ملی و اشتباهات حزب توده

۳۱۰- طرح مسئله اشتباه

کیانوری این فصل از خاطرات را به دو بخش تقسیم می‌کند، به وزن اشتباهات جبهه ملی می‌افزاید و حرکات ویرانگر حزب توده را که او «اشتباهات» می‌خواند سبک می‌گیرد تا در نتیجه مانند یکدیگر درآیند و به موازات هم پیش روند. از نظر او اشتباهات جبهه ملی و حزب توده در عرض همدیگر و کم و بیش یکسان بوده‌اند. کیانوری یکی از بزرگترین اشتباهات جبهه ملی را انتخاب همکاران مشکوک، بدسابقه و نفوذی در پست‌های حساس نظامی و غیرنظامی می‌داند. گرچه این اظهارات در نهایت بدخواهی و برای کوبیدن دکتر مصدق بیان شده، اما مصدق ثابت کرد که با همکاری آدم‌های بد و کوچک هم می‌توان کارهای خوب و بزرگ انجام داد. کیانوری قبل از این صفحات گفته بود مصدق کسی است که «در عرض دو سال و پنج ماه آن همه افتخارات برای مبارزات ضد استعماری نه تنها ایران بلکه جهان به یادگار گذاشت»^۱ البته در صداقت این گفته‌ها، طبق سوابق و محتویات خاطراتش، مشکوکیم ولی مصدق این

«همه افتخارات» را به کمک همان همکاران به دست آورد.

جنبه مهمتر این است که کیانوری ضمن محاسبه «اشتباهات حزب توده» یکی از نابخشدنی‌ترین آنها را اشتباه نسبت به برداشت از مارکسیسم - لنینیسم می‌داند و می‌گوید:

این غرور در درجه اول در پایه این اشتباه بزرگ قرار گرفت که گویا در یک کشور عقب‌افتاده و وابسته مانند ایران به جز نیروهای توده‌ای - کارگران... روشنفکران مترقی و انقلابی - هیچ قشر و نیروی دیگری نمی‌تواند در مبارزات ملی و ضد امپریالیستی و دموکراتیک شرکت کند. این ارزیابی نادرست و به دور از مارکسیسم لنینیسم سبب شد که علی‌رغم اینکه رهبری حزب از سوابق مبارزاتی دکتر مصدق و شخصیت افرادی چون دکتر شایگان که مهمترین وکیل مدافع ما در دادگاه بود اطلاع داشت تنها به علت اینکه در جبهه ملی عناصر بدنام و وابسته به امپریالیسم امریکا و انگلیس گردآمده بودند، از همان آغاز مارک عامل امپریالیسم به آنها زده شود.^۱ این اعترافات ایدئولوژیک و تحلیلی نیز صادقانه نیست.

۳۱۱- برداشت غلط از مارکسیسم - لنینیسم

از نظر کیانوری ارزیابی نادرست و به دور از مارکسیسم - لنینیسم باعث اشتباه در صورت وضعیت آنها نسبت به جبهه ملی و مصدق شده است. به عبارت دیگر اگر مارکسیسم - لنینیسم را غلط تفسیر نمی‌کردند، اگر نتیجه منطقی از آن می‌گرفتند و رهنمود مارکس و لنین را دقیقاً به موقع اجرا می‌گذاشتند، حتماً راه صحیحی در قبال مسئله نفت انتخاب می‌کردند! در حالی که انتخاب این مسیر فکری و عملی، درست موافق روح مارکسیسم - لنینیسمی بود که استالین با تئوری‌های خود آن را به عنوان اصولی‌ترین خطوط اندیشه‌های مارکس و لنین به دست داده بود تا وسیله پیروان او به

حیطه عمل در آید. خط سیر مبارزاتی حزب توده با جبهه ملی درست موافق روح و درونمایه استالینیسیم بود که لبه مقابله علیه مبارزات ملی را منطبق با اصول لنینیسم معلوم کرده بود. لنین هم به عنوان پایه‌های فکری مارکس تفسیرهای طولانی ارائه داده بود. بدبختی ایران و یکی از وحشتناکترین ابعاد شکست نهضت ملی در پایه اجرای اصول تخطی ناپذیر چارچوبی که استالین در انترناسیونال کمونیست تعیین کرده بود قرار داشت. استالین در خصمانه‌ترین حالات برای معارضه با «مسئله ملی» و خرد کردن هر پدیده‌ای که رنگ و بوی ملی (وطنی و بومی و داخلی) داشت، منحنی‌های خاص خود را ترسیم کرده بود. اگر لنین بورژوازی ملی را در مرحله‌ای از گذار به عنوان چوب بست یا پله‌ای برای نیل به انقلاب لازم می‌دانست، استالین به یکباره این چوب بست و پله را فرو ریخت. در این راستا هرگونه ذهنیت نسبت به ارزش سرمایه‌داری ملی در تئوری‌های مارکس تا لنین و استالین تطوّر یافت و به آنجا رسید که حزب توده در دوران نهضت ملی پیاده کرد.

از عالم نظر که بگذریم، در عملکردهای سیاسی نیز این شعار استالینی در چالش با جبهه ملی، عصای دست و چماق حزب توده قرار گرفت: «هرکس با ما نیست، به اردوی دشمن تعلق دارد» و رهبران حزب توده قدرت درک آن را نداشتند بدانند که این عبارت بسیار خودخواهانه است و می‌توان با آنها نبود بدون اینکه با طرف مقابل بود. لذا چون نهضت ملی ایران مستقل از بلوک‌بندی‌های شناخته شده عمل می‌کرد و نسبت به ستاد زحمتکشان جهان گرایشی چاکر منشانه نداشت، پس حتماً و قطعاً در اردوی خصم و عمدتاً امریکا قرار داشت.

آن ذهنیت رهبران انقلاب کمونیستی و این نسخه سیاسی استالین، یکی مکمل دیگری گشت و راهنمای عمل حزب توده گردید. بنابراین، برداشت غلط از مارکسیسم - لنینیسم اصلاً مطرح نبود. بلکه اینها به اضافه اخلاق استالینی متجاوز، حکم بی‌چون و چرا می‌کرد که نهضت ملی ایران - بخصوص که به صفت «ملی» متصف بود - باید مضمحل می‌گردید و انقلاب ایران فقط وسیله خلق‌های پیشتاز سگانداری می‌شود! هیچ اشتباهی در کار نبود و تمام رسوایی‌های حزب توده - دست‌کم در خطوط کلی - با

برنامه‌های دقیق و از پیش تنظیم شده (سیستماتیک) انجام گرفت. حزب توده جزء کوچکی از کمینفرم بود که خط مشی غیر قابل تغییر آن را باید الزاماً مو به مو اجرا می‌کرد. استقلال در فکر و عمل برای هیچ یک از اجزای این مجموعه جهانی که فقط در خدمت منافع و دستورات کرملین بود، امکان نداشت.

۳۱۲- استالین و مسئله ملی

کیانوری در جبهه ملی چند شخصیت درستکار و واقعاً ملی مانند مصدق و شایگان را از بقیه چون بقائی و عمیدی نوری جدا می‌کند و می‌گوید گناه حزب توده این بود که چون امثال بقائی در جبهه ملی وجود داشتند، رهبران حزب نتوانستند تشخیص بدهند که مصدق‌ها غیر از بقائی‌ها هستند و بنابراین کل جبهه ملی را کوبیدند. سخافت این استدلال بقدری است که خودش چهار سطر پایین‌تر نا آگاهانه با آن برخورد می‌کند و واقعیت دیگری را بر ملا می‌سازد: «ما با نقش سرمایه‌داری ملی در انقلاب ضدامپریالیستی آشنایی نداشتیم» اگر مصدق غیر از بقائی است، ولی تقریباً کلیت جبهه ملی در بورژوازی ملی و متوسط شهری محاط می‌شد.

کیانوری به این دلیل از صداقت دکتر شایگان مطمئن است و ستایش می‌کند که او در جریان دادگاه پس از تیراندازی به شاه، مهمترین وکیل مدافع آنها بوده است. او به راحتی این واقعیت را کتمان می‌کند که دکتر بقائی نیز در همان محاکمات وکیل مدافع آنان بوده است. اگر آنطور که او ادعا می‌کند بقائی از مدت‌ها پیش از سال ۱۳۲۹ و در زمان عضویت در حزب دموکرات قوام (سال‌های ۲۶-۱۳۲۵) خائن و عامل استعمار بوده است، در سال ۱۳۲۸ نمی‌بایست وکالت بقائی را می‌پذیرفتند، نه اینکه از وکالت افتخاری و داوطلبانه او به گرمی استقبال کرده باشند.

حزب توده اصولاً (و به ظاهر) با هر نوع سرمایه‌داری اعم از ملی و وابسته و کمپرادور (دلال) در ستیز طبقاتی بود؛ چه مصدق و بقائی در آن باشند یا نباشند. حزب باید با هر نوع سرمایه‌داری می‌جنگید تا زیر شعارهای آن، اعضا را از دست نمی‌داد و در جذب سمپاتی‌ها موفق می‌شد. تئوری‌های انقلابی هم کلاً استثنای پذیر نیستند و مصدق

نیز با توجه به رهنمودهای استالین و به عنوان الگوی سرمایه‌داری در محدوده‌ای ملی، باید کوبیده می‌شد. وقتی استالین می‌گوید تلاش جهانی که صورت می‌گیرد، «منحصراً برای پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد است» نه در مقیاس جهانی، به معنای نابودی همه ملت‌ها و زبان و فرهنگشان به نفع رشد و شکوفایی سوسیالیسم در روسیه است. در مفهوم استالینی کشورهایی که روبه سوسیالیسم دارند باید به خاطر ترقی میهن سوسیالیسم از تلاش برای کشور خود دست بردارند و تمام منافع و مصالح ملی را فدای هوس‌های مسکو کنند. طبق تعریف، ملت‌ها به نفع شوروی باید تا آنجا پیش روند که ولو خود نابود شوند، یک دموکراسی توده‌ای قوی در مقابل اردوی جنگ افروز امپریالیسم به وجود آید. این درست عکس تزیهای لنین است که می‌گفت برای مقابله با نابسامانی‌های موجود جهانی، سوسیالیسم باید در تمام کشورها پیشرفت کند تا مجموعه‌ای قوی ایجاد شود. زیرا که یک کشور هر اندازه دارای بنیانی نیرومند باشد، یک تنه حریف قدرت‌های متعدد و تثبیت صلح نیست. به این ترتیب، تئوری استالین که در جهت مخالفت با لنین بود، از نظر معارضه با مسائل ملی بسیار تخریبی از کار درآمد. در جبهه ملی، ملیون متوسط از سرمایه‌دارها تفکیک‌ناپذیر بودند. از ملی هم که بگذریم، مصدق در طبقه سرمایه‌دار اشراف رده‌بندی می‌شد و تعالیم استالینی اجازه‌مدارا با یک سرمایه‌دار را ولو مصدق باشد نمی‌داد. نتیجه اینکه کیانوری چه بخواهد چه نخواهد و چه ارزیابی رهبران حزب به دور از مارکسیسم - لنینیسم باشد یا نباشد، حزب توده مکلف بود مصدق و جبهه ملی را به نابودی بکشاند. لذا توجهات کیانوری محمل درست و صادقانه ندارد. اینک برای نشان دادن نظر استالین درباره مسائل ملی، چند جمله از رساله او به نام «مارکسیسم و مسئله ملی» را که در «دومین کنگره کشوری سازمان‌های کمونیستی خلق‌های خاور زمین» در مسکو ایراد کرد، نقل می‌کنیم:

زوال قطعی جنبش ملی فقط در صورت زوال بورژوازی امکان‌پذیر است. فقط در جهان سوسیالیسم امکان برقراری صلح کامل وجود دارد. ولی در چهار دیوار سرمایه‌داری نیز می‌توان مبارزه ملی را به حداقل رساند، ریشه‌های آن را زد و آن را برای پرولتاریا به حداکثر بی‌ضرر نمود. گواه این

مدعا مثلاً نمونه سونیس و امریکا است.^۱

کاری به این نداریم که چگونه می‌توان ریشه مبارزات ملی را زد و این استقلال‌طلبی را که برای پرولتاریا مضر است بی‌ضرر نمود؛ همچنین از این می‌گذریم که نمونه بی‌خاصیت شدن مبارزات ملی برای استالین - و طبعاً برای استالینیست‌ها - کشوری مثل امریکا است که مهد امپریالیسم جهان‌خوار نامیده شده است، اما روی آن تکیه می‌کنیم که با این دستورالعمل واجب‌الرعاية استالین که «داهی بشریت و نبوغش چراغ راه مردم سراسر گیتی است» حزب توده و آقای کیانوری چطور می‌توانستند از آن تخطی کنند؟

۳۱۳- امید به فراموشی مردم

یکی دیگر از اشتباهات حزب توده به نظر کیانوری «عدم توجه به تذکرات مکرر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که در مطبوعات مهم و مرکزی آن کشور در جهت حمایت از جنبش ملی شدن صنعت نفت بازتاب داشت»^۲ معنای عبارت واضح است: اگر حزب توده به نصایح حزب کمونیست شوروی که در روزنامه‌های مهم و مرکزی آن کشور بازتابی مبنی بر طرفداری جدی از ملی شدن نفت داشت گوش می‌کرد، آن اشتباهات مخرب را مرتکب نمی‌شد.

قبلاً گفتیم در تمام آن مدت فقط یک مقاله درباره اینکه مصدق یک سرمایه‌دار ملی است منتشر کردند که آن هم برای بستن در دهان اقمارشان بود، و دیگر هیچ. دلیل آن هم روشن است: شوروی استالین خود به نفت احتیاج داشت. این احتیاج به هیچ روی قابل کتمان نیست حتی شوروی به راحتی از پیشه‌وری و «نهضت دموکراتیک آذربایجان» چشم پوشید تا امتیازات نفت را به دست آورد. اصلاً به خاطر کسب امتیاز نفت بود که شوروی‌ها فرقه دموکرات را ایجاد کردند و علیه تمامیت ایران ترتیب دادند. بنابراین از اساس نمی‌توانستند با ملی کردن نفت در ایران موافق باشند؛ بخصوص که

۱- ی. استالین، مسئله ملی و لنینیسیم، نشر سیلدیریم، بی‌جا ۱۳۵۷، ص ۲۵

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۲۸۳

پسوند «سراسری» آن تکلیف همه کشورهای نفت‌خواه را روشن کرده بود. کیانوری برای توجیه احتیاج شوروی به نفت، اینک در خاطرات خود همان توجیهی را می‌نماید که قبلاً رهبری حزب توده کرده بود و کیانوری آن را بهانه‌ای بیش نمی‌دانست. او در خاطراتش مدعی است که شوروی پیشنهاد امتیاز نفت شمال را صرفاً به خاطر متفی ساختن پیشنهاد مشابه امریکا که برای ایجاد پایگاهی علیه منافع ایران و شوروی درخواست کرده بود، داده است، والا شوروی به نفت احتیاج نداشت و بالتیجه ایران هم ترسید و هیچ‌گونه امتیاز نفتی به امریکا نداد. این گونه تحلیل‌های اشتباه آمیز را شاید اول بار ریچارد کاتم در کتاب تاسیونالیسم در ایران مرتکب شد. با توجه به اینکه کتاب مذکور در دهه ۱۳۳۰ نوشته شده احتمال دارد حزب توده و کیانوری چنین نظرات غلطی را از کاتم گرفته باشند. در حالی که کیانوری همین چند سال پیش آن را به صراحت مردود اعلام کرده بود ولی پس از ۱۰ سال پشیمان شده، آن استدلال‌های بی‌اساس را مجدداً بازگو می‌کند. او سال‌ها قبل از انتشار خاطراتش گفته بود:

اولین نمونه‌ها مسئله تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف اتحاد شوروی است. حزب با کمال تأسف از یک چنین تقاضایی پشتیبانی کرد. ولی این پشتیبانی، پشتیبانی فوق‌العاده ننگ‌آوری بود... آن وقت رهبران حزب این طور توجیه می‌کردند برای افراد، که پیشنهاد شوروی برای لغو پیشنهاد امریکاست که جلوگیری بکند از اینکه امتیاز نفت شمال به امریکا داده شود. ولی بعد معلوم شد که این نادرست است. این یک توجیه، فقط برای پایین آوردن نتیجه منفی آن عمل خیانت‌آمیزی است که ما کردیم و واقعاً نفت شمال را شوروی‌ها می‌خواستند بگیرند... جریان ایجاد فرقه در آذربایجان را دیگر تاریخ مسلماً روشن کرده که این ساخته اتحاد شوروی بوده. اتحاد شوروی برای گرفتن آن امتیاز، جریان فرقه را در آذربایجان به وجود آورد.^۱

۱- نورالدین کیانوری، دومین بخش از مصاحبه تلویزیونی، نقل از اطلاعات، مورخ یکشنبه ۶ شهریور ۱۳۶۲

از این توضیحات دیگر واضح تر نمی شود طمع شوروی را در مورد نفت ایران ابراز داشت. به این ترتیب، وقتی شوروی چنین نیازی را به نفت احساس می کرد، چطور می توانست با ملی کردن نفت ایران موافقت نماید و در راستای «حمایت از جنبش ملی شدن صنعت نفت در مطبوعات مهم و مرکزی آن کشور» به آن بازتاب دهد تا در حقیقت خود را از این نعمت محروم کرده باشد؟ چون پشتیبانی از ملی کردن نفت ایران مساوی با ممنوعیت و محرومیت شوروی از امتیاز نفت بود و شوروی آنقدرها از حساب سرانگشتی در این معامله شیرین عاجز نبود که دستی دستی منافع مالی - اقتصادی خود را به خطر بیندازد. تا کیتک شوروی نیز در تمام مراحل ملی شدن نفت (از تمارض قاضی ماکولوتسکی در دیوان لاهه و کارشکنی در فروش نفت ملی ایران و نخردن آن و عدم پرداخت طلب های ایران گرفته تا انواع ضربه زدن های مستمر توسط حزب توده) به وضوح مدلل می سازد که شوروی نه تنها نمی توانسته حامی جنبش ملی شدن نفت باشد، بلکه با جنبش ایرانیان هیچ گونه موافقتی نداشته است، به ویژه که این جنبش با شعار ملی کردن نفت در سراسر ایران، بی اعتنا به سوسیالیسم خلقی استالین، ملتی را به دنبال خود کشیده بود. شوروی مایل بود مردم ایران به سوی کمونیسم روسی کشیده شوند، نه به راه وحدتی که این شعار فراگیر ایجاد کرده بود و شوروی را از معادن نفت ایران محروم می کرد. آنچه شوروی به واقع از آن حمایت می کرد، ملی شدن نفت نبود، حفظ امتیاز نفت جنوب برای انگلیسی ها بود تا با تثبیت موازنه مثبت، خود به نفت شمال دست یابد. شوروی و حزب توده در شعارهای سطحی و بدون محتوا با «استعمار انگلیس» به نبرد ایدئولوژیک سرگرم بودند، و الا سابقه تاریخی عمیقی حفظ منافع دو طرفه انگلیس و روسیه و بعد شوروی را (غیر از پاره ای رقابت های فصلی و موضعی و مقطعی) ثابت می کند.

اینک کیانوری امیدوار است که رهنمودهای مفتضح شوروی با طول مدتی ۴۰ ساله، حتی اعترافات او با یک فاصله ده ساله از وجدانیات عمومی ایرانیان پاک شده، مورد هجوم و یروس های کامپیوتری قرار گرفته باشد. نتیجه اینکه برخلاف گفته کیانوری، این توجه دقیق به تذکرات و خواست بین الملل کمونیست ها بود که حزب توده را به چنین سراسیمه بدنامی کشانید و کارنامه سیاهی برایش تدارک دید.